أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

 بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم‌

 و صلَّی اللَه عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

 و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ‌

 خوشبختیم از اینكه رفقا و دوستان و احبه و اعزه را در اینجا زیارت می‌كنیم و همان‌طوری كه عرض كردم خدمت رفقا، این تقصیر و قصور ما را با همت و محبت خودشان جبران می‌كنند و ان‌شاءاللَه از این به بعد هم همین‌طور این همت و این محبت و لطف و عنایتشان ادامه داشته باشد و مستمر باشد و مسئله منحصر به سالی یك بار آمدن ما به آنجا نباشد. خود رفقا الحمدلله همت دارند و لطف دارند و عِرق دارند و طبعاً ما را از نعمت حضور خودشان بهره‌مند می‌كنند. این را بنده واقعاً عرض می‌كنم كه من خودم از احساس حضور رفیق شارژ می‌شوم و طراوت پیدا می‌كنم و نیرو می‌گیرم و این را به مزاح نمی‌گویم، این مربوط به من نیست، ما این قضیه را در مورد بزرگان و عرفا و اولیاء خدا می‌دیدیم، حالا ما كه جای خود داریم كه واقعاً آنها از دیدن رفیق نیرو می‌گرفتند و طراوت پیدا می‌كردند و هم و غمشان [زائل‌] می‌شد.

 این احساس را من داشتم در زمان مرحوم آقا كه وقتی یك رفیقی كه با آنها انس داشتند و مرتبط بودند و ربط قلبی داشتند، اتصال قلبی داشتند، اینها وقتی كه می‌آمدند من آن حالت بشاشت و انبساط را به وضوح در سیمای ایشان مشاهده می‌كردم كه چطور یك مرتبه برافروخته می‌شدند و می‌گفتند خب حالا كجا هستند؟ چند روز هستند؟ چند روز در مشهد می‌خواهند بمانند؟ من هم می‌گفتم مثلًا این‌قدر یا چند روز هستند. می‌گفتند خب بگو فردا بیایند یا مثلًا اگر [می‌خواهند بروند] بگو امروز عصر بیایند، یعنی خودم می‌دیدم كه این‌قدر مشتاق برای زیارت رفیق هستند و بالعكس، گاهی اوقات می‌شد كه یك مرتبه در ماشینی یا جایی بودیم بنده كه نه چون [شناخت داشتیم‌] حالا یك شخص غریبه یا غیرغریبه‌ای، می‌گفت كه مثلًا فلان شخص آمده مشهد و تمایل دارد شما را ببیند، یك مرتبه می‌دیدم كه اخمشان درهم رفت، خلاصه ای داد بیداد حالا چه كار بكنیم، می‌گفتند حالا ببینیم چه می‌شود! بسیار خب خبر می‌دهم! این‌جوری هم بود ها! از این نوع قضیه‌ها هم بود و كم هم نبودند. و همانهایی كه خلاصه الان به عنوان سردمداران مكتب عرفان مشهد و فلان و از این مسائل، خلاصه كاسه داغ‌تر از آش خودشان را مطرح می‌كنند ... چه عرض كنم!

 علی كل حال یك همچنین مسائلی بوده، یك همچنین مطالبی همیشه بوده و ما می‌دیدیم كه [از دیدن رفیق‌] واقعا احساس انبساط برای ایشان حاصل می‌شود و می‌آمدند می‌نشستند و شوخی می‌كردند

 و می‌گفتند و می‌خندیدند، حال می‌كردند، یعنی واقعاً این را بالعیان ما مشاهده می‌كردیم و این برای ما یك ملاكاتی به وجود می‌آورد راجع به افراد و اشخاص، و به یك مسائلی ما اطلاع پیدا می‌كردیم و خوش به حالشان، خوش به حالشان كه یك همچنین حال و هوایی داشتند و نصیب و بهره‌شان را هم گرفتند.

 عرض می‌كردم صرف نظر از زیارت حضرت معصومه علیهاسلام كه خب! جای خود را دارد و از اهواز كه سهل است اگر انسان از آن‌طرف كره زمین هم برای زیارت آن حضرت با وسائل عادی زمانهای سابق بار سفر ببندد و بیاید كاری انجام نداده، كاری انجام نداده، چون عنایت و لطف این بزرگوار بر زائرین خود آن‌قدر است كه به حساب نمی‌آید، به حساب نمی‌آید. روايتى از امام جواد عليه السلام است كه مى‌فرمودند: هر كس قبر عمه من را در قم زيارت كند بهشت بر او واجب مى‌شود، یا در یك روایتی دیگری: من ضمانت بهشت را مى‌كنم‌. خب ما از خدا چه می‌خواهیم؟ گفت كور از خدا چه می‌خواهد؟ ما از خدا چه می‌خواهیم؟

 دیشب با بعضی از افراد صحبت می‌كردم راجع به اینكه وقتی وسیله و معدات سفر زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام آماده می‌شود خب چرا انسان بخواهد كوتاهی كند یا بگذارد و دفع الوقت كند. یكی از بستگان بود می‌گفتند كه از مرحوم والد، مرحوم پدر شنیدم خود من و بارها هم شنیدم كه می‌فرمودند كسی كه به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن طرف كره زمین‌ حبواً على ثلج‌ یعنی سینه‌خیز بر روی یخ بیاید این حق آن حضرت را ادا نكرده و كاری نكرده و چیزی انجام نداده، از آن‌طرف كره زمین برای زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام بیاید كاری انجام نداده است، چون امام رضا علیه السلام خودشان فرمودند: كسی كه به زیارت من بیاید من بازدید او را آن طرف پس خواهم داد، حالا ببینید چه خبر است، دیدن ما كجا، زیارت ما كجا و بازدید علی ابن موسی الرضا علیه السلام كجا، خب ما همین‌طوری سرمان را می‌اندازیم پایین می‌رویم یك زیارتنامه می‌خوانیم‌ اللَهم انى وقفت على باب من ابواب بيوت نبيك صلواتك عليه و آله و قد منعت الناس ان يدخلوا الا باذنه‌ بعد می‌رویم یك زیارت می‌كنیم و دو ركعت نماز زیارت و السلام علیك یا امین اللَه یا زیارت‌های دیگری كه مربوط به حضرت است و می‌آییم بیرون، همین‌قدر دیگر مگر چیز دیگری می‌فهمیم؟ به غیر از دیدن طاق و در و دیوار و ضریح، ... هان؟ یك كسی از رفقا می‌گفت كه آقا این ضریحی كه الان جدیداً نصب كرده‌اند یك هفت هشت ماهی گذشته بود این تفاوتش با ضریح قبل چیست؟ من گفتم مگر ضریح جدید زده‌اند؟ گفت آقا هشت ماه است ضریح اینجا نصب است شما حواست كجاست، گفتم چشم این دفعه كه رفتم به ضریح نگاه می‌كنم تا ببینم ضریح قبلی با ضریح جدید چه تفاوت‌هایی دارد؟! گفتم كه من‌

 متوجه این قضیه نشدم! ما می‌رویم به ضریح و اینها نگاه می‌كنیم و می‌آییم بیرون، ولی آن بزرگان كرمشان و لطفشان مثل ما كه نیست، آن امام رضا علیه السلام است دیگر، بالاخره باید یك تفاوتی با ما داشته باشد تفاوت مختصری بالاخره با ما دارند دیگر! آنها تفاوت‌شان، تفاوت از زمین تا عرش خداست و تفاوت از زمین تا خود خداست، تفاوت از خاك تا عرش چیست؟ عرش زیر نگین آنها و زیر اراده آنهاست.

 زیارت ما بازدید زیارت ائمه را در پی دارد وقتی كه امام رضا علیه السلام می‌آید به دیدن ما در آن دنیا، نمی‌آید كه بنشیند و بگوید حال شما چطور است؟ اوضاعتان خوب است؟ مشكلی ندارید؟ نمی‌دانم از نظر همسایه این‌طرف و آن‌طرف، غلمان و حوریان هم بحمدلله می‌رسند و اگر كم و كسری دارید ما را خبر كنید كه خلاصه رفع و رجوع كنیم! این نیست قضیه، وقتی حضرت به زیارت می‌آید یعنی تجلی ذات پروردگار را بر نفس انسان در آن دنیا القاء می‌كند، این نیست كه بیاید و بنشیند، من كه می‌آیم به بازدیدش یعنی تجلی ذات را می‌آورم و بر تو می‌زنم، جلوه ذات را بر نفس تو وارد می‌كنم، قرب به ذات الهی را برای تو می‌آورم، تو را محرم راز و سرّ خدا می‌كنم، این است قضیه! همین بیایم به زیارت بنشینیم و سلام علیكم و خداحافظ برمی‌گردیم سر جایمان، این كه نشد، این كه مسئله‌ای نیست، این كه چیزی نیست، این كه كاری نیست، توجه فرمودید؟ بازدید امام رضا علیه السلام این است در آن طرف، حركت انسان در بهشت به سوی جنات ذات و به سوی عوالم ربوبی است، این حركت توسط نفس امام انجام می‌گیرد، حالا خب! بسم اللَه این گوی و این میدان، این گوی و این میدان تا ببینیم كه هر كس چقدر همت دارد، خب البته این هم هست كه:

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته‌ \*\*\* هر كس به قدر همت خود لانه ساخته‌[[1]](#footnote-1)

 به هر اندازه كه انسان معرفت به امام داشته باشد، تجلیات امام علیه السلام نسبت به نفس او هم مختلف خواهد بود، آن تجلی كه امام به نفس مرحوم آقا و مرحوم حداد می‌كرد در هنگامی كه ... خب آن فرق می‌كند با آن مسائلی كه مربوط به ما و سعه وجودی و ظرفیت ما انجام می‌شود هر كسی به اندازه خودش، هر كسی به اندازه فهم خودش، به اندازه درك خودش، به اندازه میزان معرفت خودش به همان اندازه این سهم می‌برد، یكی هم هست می‌آید در آنجا، اهل علم و به حساب خودش اهل معرفت و وقتی من از او می‌پرسم شما كه آمدید [مشهد] زیارت رفتید؟ گفت نه! زیارت را فردا می‌روم امشب دیدم كه اگر بخواهم بروم فوتبال از دستم می‌رود، خب این هم یك قسم زیارت امام رضا علیه السلام توجه می‌كنید؟ اهل علم‌ها! هفتاد سال هم سن، دارد دنبال توپ می‌گردد بعد از هفتاد سال سن و علم و

 امام جماعت و بالای منبر و پایین منبر و وسط منبر و محراب و خلاصه تازه می‌گوید كه اگر امشب بخواهم به زیارت بروم فوتبال از دستم می‌رود.

 یكی هم می‌آید دور ضریح امام علیه السلام هفت شوط طواف می‌كند و می‌گوید كعبه حقیقی اینجاست و قبله حقیقی اینجاست و مقصد و مقصود حقیقی اینجاست، آن هم یك قسم زیارت است. بین این دو هم یك مختصر اختلافی هست! بین این زیارت فوتبالیه، (اسمش را بگذاریم زیارت فوتبالیه) و بین آن زیارت. خب دیگر حالا خود انسان دیگر مراتب خودش را می‌تواند تشخیص بدهد، خودش بسنجد، محك بزند و ببیند معرفتش به امام چقدر است، موقعیتش به امام چقدر است. آن كسی كه خودش را می‌اندازد زیر كفش زوار و خاكها را می‌بوسد ... دارند دیگر در آن كتاب، مثل اینكه در كتاب انوار ملكوت است كه خودش را می‌اندازد و ... خب این چه احساسی می‌كند؟ خب این چه دركی دارد؟ خب این چه دركی دارد؟ شوخی كه نمی‌خواهد بكند، بازی كه نمی‌خواهد دربیاورد، فیلم كه نمی‌خواهد بازی كند هان؟! این چه احساسی می‌كند؟ این چه تجلی از امام رضا علیه السلام در آن موقع بر قلب او زده شد كه این‌گونه او را واله و شیدا و حیران به روی زمین می‌اندازد این چه تجلی هست؟ این چه تجلی هست؟ این چه جلوه‌ای از جانب محبوب و معشوق بر دل عاشق واله می‌آید كه او را از خود بیخود می‌كند، اینها حساب است دیگر، باید به حساب اینها رسید كه این مسئله به چه كیفیت است.

 خب فرمودند كه یك چند كلمه‌ای صحبت بكنیم، من هم گفتم باشد ما دیگر به همین كیفیت زیارت رفقا اكتفا كنیم و ان‌شاءاللَه صحبت و مطالب را كه همه می‌دانند، دیگر چیزی برای صحبت و گفتن و اینها ندارد. یك چیزی به یادم آمد كه در زمان سابق یك روز یك عده‌ای از مخدرات نمی‌دانم كه از كجا بودند و مال كجا بودند، آمده بودند مشهد و آمده بودند پیش مرحوم آقا، زیاد بودند، بیست سی نفری بودند ما هدایتشان كردیم به حسینیه و رفتیم، در همان زمان جنگ بود بله یادم است در زمان جنگ آمده بودند و خانم‌هایی بودند خیلی مودب، محترم و اهل فهم، از آقا تقاضا كردند كه آقا ما را یك نصیحتی بفرمایید، ایشان یك تاملی كردند و فرمودند كه یك روایتی من برای شما می‌خوانم كه یك روزی جناب اباذر رو كرد به رسول خدا و عرض كرد یا رسول اللَه مطلبی را به من بفرمایید كه همیشه آن را آویزه گوش خود قرار بدهم، حضرت فرمودند: يا أَبَاذَر! اعْبُدِ اللَه كأَنّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يرَاكَ‌[[2]](#footnote-2) خدا را همیشه عبادت كن كه انگار داری او را می‌بینی، این‌جوری خدا را عبادت كن، اگر

 نمی‌توانی این معنا را در خودت پیاده كنی حداقلش این است كه تصور كن او تو را می‌بیند این كه دیگر حداقلش است، خدایی كه انسان را نبیند آن كه دیگر خدا نیست، به درد نمی‌خورد، او دیگر با سایر مخلوقات تفاوتی نمی‌كند.

 بعد مرحوم آقا توضیح دادند كه منظور رسول خدا از عبادت كه در اینجا می‌فرماید: همین نماز نیست، یعنی در مقام عبودیت خودت را قرار بده، هر كاری كه می‌خواهی بكنی، بنده هر كاری كه می‌خواهد بكند در مقابل مولای خود، حالا این نماز، انسان وقتی كه می‌خواهد نماز بخواند چطور نماز بخواند؟ ما می‌خواهیم نماز بخوانیم آخ! دیر شد، ده دقیقه دیگر به غروب مانده بدو بدو، یك مهری از اینجا برمی‌داریم و ... و یا اینكه فرض بكنید كه خیلی هم مقدس باشیم می‌گوییم خب اول وقت می‌خوانیم، اما همه‌اش حواسمان به این است كه خب الان كه اول وقت است و یك ربع دیگرش ساعت دو می‌شود و وقت اخبار رادیو است، وقت اخبار رادیو است و خب برویم ببینیم چه خبر است، دارد نماز می‌خواند فكرش به این است كه به اخبار برسد، دارد نماز می‌خواند فكرش به این است كه فلان چیز فوت نشود، دارد نماز می‌خواند فكرش به این است كه مهمان كه می‌آید خانه زنگ كه می‌زند صدای زنگش را بشنود، دارد نماز می‌خواند فكرش به این است كه الان فرض بكنید كه آی! خانمش صدا كرده بیا سفره را انداخته‌ایم پایین دیر نشود زود بروم كه موجب تكدر خاطر نشود، این تاخیر و با كفگیر و ملاغه روبرو نشود! این دائم در فكر اینهاست، خب بابا نماز را یك وقتی بخوان كه فكرت دیگر به جایی بند نباشد، حواست جایی نباشد، كأَنّكَ تَرَاهُ‌ داری می‌بینی، آخه آدم این‌جوری برای خدا نماز می‌خواند؟ این‌جوری وسط ظهر بلند می‌شوی چهار ركعتی می‌خواند، كه زود بخوانم و بروم سر سفره، آن اتاق صدا می‌كنند پلو دارد سرد می‌شود زود بروم نماز بخوانم، زنمان صدایمان كرده بیا فلانی دارم سفره را می‌كشم ...، صبر كنید! صبر كنید! حالا چهار ركعت نماز می‌خوانم می‌آیم! این كه نماز نشد، وقتی انسان می‌خواهد نماز بخواند این باب خودش و فصل خودش را دارد.

 ظاهراً یكی دو سال پیش بود در [شبهای رمضان و در تفسیر دعای‌] ابوحمزه درباره نماز بزرگان و اولیاء صحبت كردیم. در هر چیزی این قضیه هست كه انسان فكر كند كه او دارد خدا را در كنار خودش می‌بیند، در كنار خودش خدا ایستاده، عرض می‌كردم به رفقا ما واقعاً اگر یك دهم، یك صدم آنچه كه از این دوربین‌هایی كه الان جلوی من است و از این ضبطهایی كه هست و این میكروفونی كه جلوی من است و مراقب من است، صدای مرا ضبط می‌كند و تصویر مرا ضبط می‌كند، یك دهم این پلاستیك و سیم و نمی‌دانم مُشمَا و كائوچو و شیشه و ...، دوربین همین است! اگر یك دهم این شیشه و كائوچو ما به فكر یك ناظری بودیم و به یك فكر یك خدایی كه بر احوال ما ناظر هست بودیم آیا واقعاً

 هر حرفی را می‌زدیم؟ من الان دارم این حرف را می‌زنم باید به فكر این باشم كه فردا مچم را نگیرند كه آقا چرا فلان حرف را زدی؟ در حرفهایت یك همچنین حرفی زدی، بگویم نه! می‌روند صاف دوربین را می‌آورند، آنلاین هم باشد كه دیگر خیلی عالی‌تر، خیلی بهتر، بفرمایید آقا شما این حرف را زدی این هم دلیلش، حالا باید بگویی آقا اشتباه كردم! آقا غلط كردم! اشتباه كردم و ...، بالاخره حساب می‌رسند، این حرف من چه تبعاتی ممكن است داشته باشد، چه مسائلی داشته باشد با توجه به تبعات سخنم و كردارم كلمات را چینش می‌كنم، گزینش می‌كنم، تعبیرهایی را كه می‌خواهم بیاورم آن تعبیرها را در كنار هم قرار می‌دهم كه یك وقتی به جایی برنخورد یا مثلا فرض بكنید كه ابروی كسی اخم نشود، خلاصه موقعیتی، مسئله‌ای، هزار مطلب ظاهری و دنیوی و مصالح دنیوی را مد نظر قرار می‌دهم تا یك مطلبی را می‌گویم، ما همین‌طور هستیم دیگر، معمولا همین‌طور هستیم، یك دهم ملاحظاتی كه می‌كنیم اگر آن‌طرف می‌كردیم، برای خدا می‌كردیم، آن وقت هر چیزی را می‌گفتیم؟ هر حرفی را می‌زدیم؟ هر كاری را می‌كردیم؟ هر تصرفی را انجام می‌دادیم؟

 یك دفعه یك شخصی یك كاری كرده بود، البته مدتی از این قضایا گذشته بود، بعد از مدتی من به او گفتم فلانی یك سوال از تو می‌كنم اگر این كاری كه تو الان نسبت به فلان شخص انجام دادی اگر زمان مرحوم آقا بود هم این كار را می‌كردی؟ گفت نه! در زمان مرحوم آقا این شخص یك همچین كاری نمی‌كرد گفتم حالا اگر كرد، یك حرفی است دیگر، یك حرفی است انسان می‌زند یك اشتباهی می‌كند، بابا زمان پیغمبرش هم این كار را می‌كردند چه برسد به [زمان مرحوم آقا]، زمان پیغمبر جلوی پیغمبر، جلوی چشم پیغمبر بلند می‌شدند اظهار نظر می‌كردند، اظهار رای می‌كردند سب می‌كردند، به همدیگر فحش می‌دادند، یارو می‌گفت بابا پیغمبر نشسته و این حرفها را دارید می‌زنید؟ خجالت دارد زمان پیغمبر! این‌قدر این پیغمبر با اینها راه می‌آمد و همراهی می‌كرد كه دیگر گستاخ شده بودند، گستاخ شده بودند این افراد و اصحاب و اینها، من گفتم كه اگر زمان مرحوم آقا بود ...، هیچی نگفت. گفتم هان! من می‌خواستم این را به تو بگویم این قضیه را، اعْبُدِ اللَه كأَنّكَ تَرَاهُ‌، حواست باشد آدم هر حرفی را كه می‌زند، هر كاری كه می‌خواهد بكند اگر موقعیت خودش را عوض كند، اگر در غیر از این موقعیت بود باز این را می‌گفت؟ باز این عمل را انجام می‌داد؟ چرا ما باید از آن واقع غفلت كنیم؟ ظواهر به جای واقع بیاید و جای واقع را بگیرد، جای واقع را می‌گیرد یعنی این ظاهر، این موقعیت و این وضعیت می‌آید به جای یك وضعیت دیگر می‌نشاند و بعد انسان نسبت به این قضیه ترتیب اثر می‌دهد و عكس العمل نشان می‌دهد در حالتی كه اگر آن وضعیت بود این كار را نمی‌كرد، صورت مسئله یكی است فقط زمانش تغییر كرده، موضوع یكی است یعنی در واقع فقط آن موقعیت تغییر كرده، مكان تغییر كرده، اگر

 این پلاستیك و مشما و مس و شیشه و كائوچو باشد جلوی من، من یك جور حرف می‌زنم، اگر اینها نباشد نگاه می‌كنم آقا كسی موبایلش روشن نیست؟ كسی ضبط نمی‌كند؟ می‌خواهم یك چیزی بگویم، خب واقعیت كه یكی است فقط مس و كائوچو آمده صحبت من را عوض كرده، اگر حرف حرف صحیحی است در هر دویش صحیح است، اگر حرف باطل است در هر دو موقعیت باطل است، چه دوربین و اینها باشد جلوی من، چه نباشد در هر دو حرف باطل است، حرف غلط است توجه می‌فرمایید؟

 مرحوم آقا به آن مخدرات فرمودند باید انسان به نحوی باشد كه اگر خدا بیاید در كنار انسان بنشیند حرف آدم عوض نشود، همانی كه الان می‌گوید آن موقع هم در كنار خدا هم بگوید، حالا خدا نمی‌گوییم، می‌گوییم پیغمبر، پیغمبر نه امام زمان، فرض كنید اگر امام زمان علیه السلام الان تشریف بیاورند و در این مجلس بنشینند و بگویند جناب آقای حاج محسن شما به صحبتتان ادامه بدهید به خاطر من صحبتتان را تمام نكنید من چطوری حرف می‌زنم؟ خب خیلی دست و پای خودم را جمع می‌كنم خب امام نشسته دیگر، امام واقعی نشسته است در اینجا، آن امام حقیقی كه دیگر حرف ندارد، ما به هر كسی بخواهیم بگوییم این را دیگر كاریش نمی‌شود كرد، حساب امام زمان علیه السلام حساب دیگری است، آن دیگر شوخی‌بردار نیست قضیه شوخی ندارد، چطور صحبت می‌كنم؟ چه تعبیرهایی می‌آورم؟ درست شد؟

 اگر به اندازه سر سوزنی آن تعبیری كه در زمان نشستن حضرت در كنار خودم با آنچه را كه در نبود حضرت می‌گویم [تفاوت داشته باشد] باخته‌ام، خراب كردم، چرا؟ چون حضرت همیشه هست حضرت همیشه هست، حضرت همیشه هست من نمی‌بینم، واقعاً بینكم و بین اللَه الان شما این تصور را ندارید كه الان [امام زمان علیه السلام اینجا است‌]، آیا امام زمان این تفكر ما، همین نشستن ما، همین گوش دادن ما را نمی‌داند؟ خب همه می‌گوییم می‌داند دیگر، این قضیه، قضیه بدیهی است دیگر این كه دیگر نیازی به رمل و اسطرلاب ندارد این مطلب بدیهی است، گرچه قضیه از این بالاتر است خیلی از این بالاتر است، خیلی از این بالاتر است، این دیگر حداقل عوامانه‌اش این است كه امام نسبت به تفكرات ما، نسبت به سخنان ما، نسبت به ما فی الضمیر ما، نسبت به آنچه كه به ما می‌گذرد اطلاع دارد این حداقل اقلش است كه دیگر پایین‌تر از این نمی‌شود، درست شد؟

 پس چرا ما غفلت داریم؟ چرا یك چیزی می‌گوییم بعد، ا! آقا ببخشید ما اشتباه كردیم، خب این ببخشید را قبلا بگو، قبل از اینكه یك حرفی بزنیم ببخشید را بگوییم، با خودمان در دلمان، بعد بگوییم، اینی كه اشتباه كردیم را اول بگوییم بعد آن صحبتی كه می‌خواهیم بكنیم آن كاری را كه می‌خواهیم انجام‌

 بدهیم نسبت به یك شخص انجام بدهیم. توجه می‌فرمودید؟ اعْبُدِ اللَه كأَنّكَ تَرَاهُ‌ ایشان می‌فرمودند: عبودیت انسان باید به این نحوه باشد كه احساس كند واقعاً در كنار ناظر و در كنار مشرف و در كنار متولی و در كنار ذاتی قرار گرفته است كه دارد نسبت به تمام اعمال و رفتار او نظارت می‌كند، بعد حداقلش این است كه اگر انسان نتوانست این حال را در خودش پیاده كند كه ببیند فرد را، ببیند فرد را ... در این زمینه خیلی ما روایات داریم، خیلی مسائل داریم كه انسان این احساس را داشته باشد.

 یك وقتی من در یك جای بودم، یك شخصی آمده بود منزل و خلاصه تا ساعت یازده، دوازده طول كشید، به او گفتم شب را بمان، فردا درس داشتم (در همان زمان مجردی‌ام بود) گفتم خب بمان، بعد یك دفعه گفتم ببین نمی‌گویم بمان (چون یك ارتباطی داشت و یك ربطی داشت و خلاصه یك حالی برای خودش با بزرگان و با آنها داشت) گفتم من نمی‌گویم بمان می‌خواهی تقصیر از من ببینی و بگویی فلانی گفت بمان كتكش را ما بخوریم، اگر خودت می‌خواهی بمان، گفت پس بگذار اجازه بگیرم ببینم اجازه می‌دهند یا نه! تا گفت، گفتند كه غلط كردی تا الان هم ماندی و این را از درس فردایش انداختی بلند شو برو، گفت خداحافظ من رفتم و گرنه كتك را خورده‌ام، فعلًا این قضیه با همین فیصله پیدا كرد می‌ترسم یك دقیقه بیشتر بمانم خلاصه مسئله بعدش می‌آید.

 ببینید یكی كه یك ارتباط دارد چه كار می‌كند؟ نمی‌تواند این مطالب را ندیده بگیرد، نمی‌تواند ندیده بگیرد: چرا تا ساعت دوازده مانده‌ای و این را از خوابش انداختی در حالتی كه فردا باید به سر كلاس درس برود؟ بلند شو برو! هر جا می‌خواهی بروی برو ...، توجه كردید؟ ما اگر این مطلب را بدانیم این قضیه را ما بدانیم كه بابا این یك حقیقتی اینجا هست، یك واقعیتی در اینجا هست. حالا ما غفلت داریم، ما غفلت داریم ولی هست، این هست را در وجود خودمان پیاده كنیم، واللَه العظيم‌ قسم اگر نبود بیایید گریبان من را بگیرید كه فردای شما با امروز شما تفاوت خواهد كرد، اگر نشد بیایید بگویید فلانی چرا دروغ گفتی؟ من در اینجا گارانتی می‌دهم به حرفم و به هر كسی كه می‌خواهد بیاید، اگر با این نیت با این تفكر و با این احساس، با این احساس باشیم امكان ندارد روز بعد با روز قبل یكی باشد، یا پایین‌تر باشد حتماً تغییر خواهد كرد. توجه كردید؟

 بعد ایشان فرمودند، حضرت می‌فرمایند: اگر ما نتوانیم ... بالاخره یك مسئله‌ای است كه مشكل است حالا شاید برای خیلی‌ها این نباشد كه بتوانند این حس و این احساس را و این واقع را در وجود خودشان پیاده كنند. باید ما در این مسیر باشیم، باید این كار را بكنیم ولی خب به قول عربها شوی شوی، یواش یواش عیب ندارد، باشد شوی شوی را هم قبول داریم، به قول برادران شمالی ما بیر بیر، بیر بیرش را هم قبول داریم، اللَهم بیر بیر یكی یكی، بله! گفت اللَهم بیر بیر، بیر بیرش هم اگر باشد یكی‌

 یكی، كم كم، یواش یواش بله، آن هم باشد بالاخره عیب ندارد، اما نه اینكه انسان یادش برود نه! مراقبه یعنی تذكر نسبت به این دگردیسی و تغییر و تحولی كه برای انسان پیدا می‌شود این را می‌گویند مراقبه. انسان یادش نرود هی باید درصدد باشد، به دنبال باشد خدا هم كمك می‌كند.

 خب حالا تا به آنجا برسیم، این را حداقل می‌توانیم تصور كنیم كه خدا ما را می‌بیند، حالا ما نمی‌بینیم خیلی خب، ضعف ما، قصور ما، تقصیر ما، نقص ما، اینها به جای خود اینها همه هست، ولی آن‌طرفش را كه می‌توانیم ببینیم، بابا خدا می‌بیند این را كه دیگر انكار نمی‌توانیم بكنیم، بابا امام زمان ما را می‌بیند، حالا ما دركمان [پایین است‌].

 یك روز صبح در محضر مرحوم آقای حداد در كربلا بودیم، سوال كردم كه آقا این كه می‌گویند انسان امام زمان را می‌بیند ولی نمی‌بیند و این را چطور انسان می‌تواند حضور آن حضرت را در خود احساس كند؟ ما آن موقع نوجوان بودیم تقریبا هفده سالمان نشده بود. بله! ایشان فرمودند: اصلًا مگر ممكن است كه انسان سر از خواب بردارد و پيش از آنكه چشمش به چيزى بيفتد به امامش نيفتد؟! این حرفها را ما آن موقع نمی‌فهمیدیم، خب! بالاخره اینكه این یك شخص بزرگی است حالا یك حرفی می‌زند بسیار خب! حالا ما كی به آن برسیم و اینها. اما می‌دیدیم این بزرگان هیچ وقت در مطالبشان شوخی نداشتند، آنچه كه باید می‌گفتند می‌گفتند، حالا شخص باید برسد، كم نمی‌گذاشتند در مرتبه پایین مطلب را نمی‌گفتند، همیشه مطلبشان اوج داشت، واقع را می‌گفتند آنچه را كه خودشان می‌دیدند می‌گفتند، آنچه را كه خودشان احساس می‌كردند می‌گفتند، بعد می‌گفتند حالا تو بیا بالا! چرا در آن پایین مانده‌ای؟ بیا بالا و ببین چه خبر است، بیا بالا تا امام را احساس بكنی، آن حقیقت را احساس بكنی، بعد می‌فهمیدیم نه مثل اینكه حرفشان درست است. یعنی اصلا مگر می‌شود كه آن ظهور و تجلی امام علیه السلام و آن ولایت در یك جا فاقد باشد، یك جا باشد یك جا نباشد، اصلا این قضیه مگر امكان دارد؟

 خب الحمدلله كه دیگر كافی است. الحمدلله كه خیلی طولانی نشد و وقت رفقا را نگرفتیم و رفقا هم كه ما را می‌شناسند و می‌دانند در روزهای عمامه‌گذاری كه ما صحبت می‌كنیم، بعد مخدرات به ما تذكر می‌دهند می‌گویند اقلًا از اولش نگویید نیم ساعت [صحبت می‌كنم‌] كه ما حساب [كارمان را بكشیم‌] دو ساعت حرف می‌زنی [در حالی كه اولش‌] می‌گویی نیم ساعت، اقلًا نگو این را دیگر.

 خب خیلی خوشبخت شدیم از زیارت دوستان و رفقا و الحمدلله كه توفیقی بود خداوند نصیب كرد واقعاً زیارت رفیق یك توفیق است، من این را یك عنایت می‌دانم از طرف خدا، یك لطف می‌دانم از طرف خدا، جایی كه رفیق در آنجاست، جایی كه در آنجا رفیق نفسی می‌كشد و ذكری می‌گوید، دم و

 نفسی دارد حال و هوایی دارد، یك وقت من در یك سفری بودم و در خارج از ایران بودم، یك شخصی یكی از بستگان بود كه در امریكا بود و از من تقاضا كرده بود كه عقد دخترش را من در یك جای مقدسی كه هستم بخوانم، خب من هم به او نگفته بودم [كه در خارج هستم‌] ما هر چه فكر كردیم دیدیم در این شهر یك امامزاده هم پیدا نمی‌كنیم كه بخواهیم برویم آنجا [و عقد اینها را بخوانیم‌] از آن‌طرف هم عروس و داماد منتظر، گفتیم چكار كنیم؟ نشسته بودم یك دفعه اصلا انگار ملهم شدم، یك دفعه چشمم افتاد به سجاده آنجا، سجاده‌اش را پهن كرده بود در آنجا، نگاه كردم دیدم آن مكان مقدس همین است، همین جایی كه این دارد نماز می‌خواند و دارد ذكر می‌گوید و رفتم و روی سجاده او نشستم و عقد آنها را روی سجاده خواندم و بعد به آنها ایمیل زدم كه من در بهترین جا و در بهترین نقطه مكان مقدس عقد شما را خواندم و البته خود آنها هم یك احساس‌هایی كرده بودند یك مسائلی را احساس كرده بودند.

 خب من به این مسئله اعتقاد دارم معتقد هستم، و این مطلب مطلبی نیست كه از پیش خود بگویم، این مطلبی است كه از بزرگان نقل می‌كنم كه در هر جا كه دو رفیق در كنار هم بنشینند و ذكر خدا و یاد خدا در میان آنها حاكم باشد ملائكه در آنجا نزول می‌كنند و بالهای خودشان را می‌گشایند، نزول ملائكه یعنی همان آوردن فیض و رحمت خدا بر آن جمع و بر آن محیطی كه در آن هستند و من جداً عرض می‌كنم همان حالی را كه در یك مسجدی، امامزاده‌ای یا مثلا فرض بكنید حسینیه‌ای، احساس می‌كردم شاید همان حال را یا به نحو دیگر در همانجا احساس كردم كه این در همین مكان و در همین موقع هست. الحمدلله كه خداوند توفیق زیارت رفقا و دوستان را عنایت كرد و همان‌طوری كه عرض كردیم ان‌شاءاللَه این توفیق مستمر باشد و فقط منحصر به این نباشد، رفقا قصور و تقصیر ما را به حساب نیاورند و خلاصه آن وعده سالی یك مرتبه آمدن خدمت آنها، آن به جای خود ولی علی كل حال ما را از نعمت فیض و بهره حضور خودشان محروم نكنند.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. هلالى جغتايى [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالأنوار ج ٧٤ ص ٧٦ [↑](#footnote-ref-2)